

Scan: <http://www.new.dli.ernet.in/>

PDF: <http://www.KetabFarsi.com>

(۱) دیوان دلای جنجابی

(۲) شاه و درویش

(۳) صفات ناشتین

از این کتاب تعداد دو هزار نسخه با کاغذ اعلا بسرمایه کتابفروشی سنائی
در چاپخانه حیدری بتاريخ ۱۶ دیماه ۱۳۳۷ چاپ شده است

دیوان ملالی جغتائی

با

شاه و درویش و صفات العاشقین و

تصحیح و مقابله و مقدمه و فهرست از

سعید نفیسی

از نشرات

کتابخانه نسائی

طهران ۱۳۳۷

مقدمه

هلالی استرآبادی قطعاً یکی از بهترین غزل سرایان ایران و یکی از بزرگترین شاعران اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم بوده است. در زمان خویش نیز شهرت فراوان داشته و معاصران وی او را بزرگ داشته‌اند. نخستین کسی که ذکر ازو کرده علیشیر نوایست که در مجالس النقایس در باره وی سخن رانده. در ترجمه‌ای که سلطان محمد فخری هروی ازین کتاب بنام لطایف نامه کرده چنین آمده است:

«مولانا هلالی از مردم تر کست و حافظه اش خوبست. طبعش نیز برابر حافظه اوست، خیال سبق دارد، امیدست که توفیق یابد. این مطلع ازوست؛ مطلع: چنان از پا فگند امروزم آن رفتار و قامت هم

که فردا بر نخیزم، بلکه فردای قیامت هم

ظاهر آدعای حضرت میر قبول افتاده که مشارالیه بمدعای خود رسیده، در شعر بهر اسلوب مهارت تمام پیدا کرده و نادر زمان خود گردیده و دیوان جمع ساخت و چند مثنوی گفت: یکی لیلی و مجنون و دیگری شاه و درویش و دیگری صفات العاشقین. از لیلی و مجنون او دو بیت در تعریف لیلیست، شعر:

یا کیزه تنی چو نقره خام نازک بدنی چو مغز بادام

چشمش زاغی نشسته در باغ ابروی سیاه او پر زاغ

در کتاب شاه و درویش این بیت در صفت تیر انداختن شاه گفته، نظم:

استخوان را اگر نشان کردی تیر را مغز استخوان کردی

در صفات العاشقین در ناینبایی و پیر شدن زلیخا در فراق یوسف گوید، مثنوی:

غم پیری سمن بر سنبلس ریخت ز آسب خزان بر کک گلش ریخت

سیه بادام او از جور ایام شد از عین سفیدی مغز بادام
 و مثل این ایات خوب او بسیارست . اما اینهمه همه هست و آنچه می باید نیست .
 در ترجمه دیگری که حکیم شاه محمدقزوینی از همین کتاب کرده چنین آمده است :
 « مولانا هلالی تر کست و قوت حافظه بغایت قوت دارد و فهم او مثل حفظ او
 نیکوست ، و بتکلیف میرعلیشیر بتحصیل علوم و تکمیل آنها مشغول گشته و این مطلع
 ازوست . . . »

پس از آن غیاث الدین بن همام الدین خوند میر هروی در حبیب السیر چنین
 آورده است :

« مولانا نورالدین هلالی - زبده شعرای زمان و عمده بلغای دورانست و قصاید و غزلیات
 و مثنویاتش اکثر اوقات در کمال سلاست و بلاغت بر صفحه ظهور می آید ، پر تو اهتمام
 آن جناب بر مطالعه بعضی از متداولات نیز تافته و بجزودت طبع وحدت ذهن در میان فرق
 انام اشتها تمام یافته ، از نتایج افکار او شاه و درویش و صفات العاشقین و لیلی و مجنون
 و دیوان غزلیات مشهورست . . . »

سام میرزا صفوی در تحفه سامی چنین گفته است : « هلالی ، هر چند اجداد ایشان
 از تر کمان چغتاییست ، اما در ولایت استرآباد نشو و نما یافته و در غره ایام جوانی بعد
 از خروج تحت الشعاع طفولیت و نادانی بصوب خراسان از افق شهر هری طلوع فرمودند
 و چون نور قابلیت و حیثیت در جبین او واضح بود مستهلین آنجا او را بسان ماه عید مینمودند .
 قصه بعد از قطع منازل فضایل و طی درجات خصایل هلالی آمالش بسرحد بندریت رسید ،
 فی الواقع هلالی بود از کسافت کسوف و خسوف و احتراق مصون و بدر منیری از سمت
 نقصان محروس ، هلالی هلالی بری از کسافت کسوف ، طبعش در اسالیب شعر و اقسام
 کلام بغایت مرغوب و در قصیده و مثنوی داد سخن داده ، وی بسیار بصحبت من میرسید .
 يك بار گفت که : نوبت اول که بملازمت میرعلیشیر رسیدم این مطلع گفتم ، شعر :

چنان از پا فکند امروزم آن رفتار و قامت هم

که فردا بر نخیزم ، بلکه فردای قیامت هم

و بریشان خواندم . بسیار خوش آمد . پرسید : بخلص تو چیست ؟ گفتم : هلالی

فرمود که : بدری ! بدری ! و مرا بر مطالعه تحریض نموده ، بتحصیل اشتغال نمودم .
فی الواقع در فضایل کم از فضایل عصر نبود . کمال شعر را بر آن کمالات افزوده بود و در
مثنویات سه کتاب در رشته نظم کشیده ، از آن جمله یکی شاه و درویشست ، که از اکثر
مثنویات استادان در روانی الفاظ و چاشنی معانی در پیشست ، سوادش رشک گلستانست ،
بلکه غیرت افزای بوستان . این چند بیت در صفت بزم از آن کتابست ، مثنوی :

شاه را میل سوی باد ، کشید	باده با دلبران ساده کشید
مجلس آراستند و می خوردند	می با آواز چنگ و نی خوردند
روی ساقی ز باده گل گل شد	غلغل شیشه صوت بلبل شد
شد لب گلرخان شراب آلود	همچو برکک گل کلاب آلود
عکس رخ در شراب افکندند	در شفق آفتاب افکندند
لب شیرین پیاده دیرین	چون رساندند گشت لب شیرین
خنده شاهدان شور انگیز	گشت در جام باده شکر ریز
پر می لعل شد پیاله زر	گل رعنا نمود پیش نظر
شیشه صاف از می دلکش	چون دل صاف عاشقان بی غش
دختر رز که شیشه منزل کرد	گرم خون بود جای دردل کرد

این چند بیت در تعریف دریا هم از آن کتابست ، ایات :

لب دریاست چون لب دلبر	از برون سبزه در درون گوهر
آن نه دریا ، که بود صد قلزم	همچو توفان نوح در وی کم
موج آن سر بر آسمان می سود	یعنی از ماه تا ب ماهی بود
از خوشی کف زنان که دارد در	کف او خالی و کنارش پر

و این بیت در تعریف تیر انداختن شاه هم خوب واقع شده ، بیت :

استخوان را اگر نشان کردی	تیر را مغز استخوان کردی
--------------------------	-------------------------

و این چند بیت در صفات العاشقین در پیر شدن زلیخا که بطریق حکایت گفته از آن

کتابست ، ایات :

هشت

غم پیری سمن بر سنبش ریخت
بیاض موی او شد معجز او
سیه بادام او از جور ایام
سیوم لیلی و مجنون و این دو بیت از آن کتابست ، در صفت حسن لیلی ، ابیات:

چشمش زاغی نشسته درباغ
نازک بدنی چو مغز بادام
ابروی سیاه او پر زاغ
پا کیزه تنی چو نقره خام

و این چند غزل و بیت هم از اشعار آبدار آن مقبول ابرازست ، غزل :

غم بتان مخور ، ای دل ، که زار خواهی شد
اگر عزیز جهانی ، که خوار خواهی شد
اگر چو من هوس زلف یار خواهی کرد
ز عاشقان سیه روزگار خواهی شد
تو از طریقه یاری همیشه غافل و من
نشسته ام بامیدی که یار خواهی شد
چو در وفای توام ، بر دلم جفا میسند
که پیش اهل وفا شرمسار خواهی شد
ز فکر کار جهان بار غم بسینه منه
و گرنه بر سر این کار و بار خواهی شد
کنون بحسن تو کس نیست از هزار یکی
تو خود هنوز یکی از هزار خواهی شد
هلالی ، از پی آن شهسوار تند مرو
که نارسیده بگردش غبار خواهی شد

غزل :

زهی ! سعادت اگر خاک آن حرم باشیم بهر کجا که نهی پای در قدم باشیم

(ابیات ۱۸۵۱ - ۱۸۵۷)

غزل : اگر بلطف بخوانی و گر بقهر برانی (ابیات ۲۶۵۵ - ۲۶۶۰)

مطلع : ای که میپرسی ز من کان ماه را منزل کجاست (بیت ۳۱۴)

مطلع : نمیتوان بتو شرح بلای هجران کرد (بیت ۶۸۷)

شعر : ای آنکه در نصیحت ما لب گشوده‌ای (ابیات ۲۴۶۵ و ۲۴۶۹)

شعر : چند رسوا شوم از عشق من شیدایی؟ (ابیات ۲۷۳۵ و ۲۷۴۰)

تخلص هلالی درین چند بیت طوری واقع شده ، ابیات :

روزی که فلک نام مرا کرد هلالی

میخواست که من مایل ابروی تو باشم

ای بامروی تو مایل همه کس چون مه عید

از هلالی چه عجب میل خم ابرویت؟

هرگز بجانب مه نو راست ننگرم کز شوق ابرویت چو هلالی خمیده ام

قطعه : سجد عربی ، آبروی هردو سرای (ابیات ۲۸۷۰ - ۲۸۷۲)

قطعه : بمهر کوش ، هلالی ، که عاقبت چو هلال (ابیات ۲۸۷۵ - ۲۸۷۷)

قطعه : چو من ز داغ بتان هر که سوخت يك چندی (ابیات ۲۸۶۱ - ۲۸۶۲)

رباعی : یاران کهن که بنده بودم همه را (ابیات ۲۸۹۰ - ۲۸۹۱)

رباعی : آنی که تمام از نمکت ریخته‌اند (ابیات ۲۹۱۰ - ۲۹۱۱)

رباعی : بگداختم از دست جفا کردن تو (ابیات ۲۹۴۸ - ۲۹۴۹)

این دو بیت از قصاید او آورده شد ، ابیات :

ای خوش آن دایره دامن صحرا که درو

پر زنان همچو جلاجل بغان آید جل

باغ شد مکتب و هر غنچه خندان طفلی

که برآورده ورقهای گلستان ز بغل

در اواخر عمر او را عجب حالتی دستداد که میان شیعه مشهور بسنی بود و عبیدخان اوزبک او را کشت که : تو شیعه‌ای و کان ذلك فی شهور سنة ست و ثلاثین و تسعمائه (۹۳۶).
گویند که در محلی که او را بکشتن میبردند سر او را شکسته بودند، چنانکه خون برویش دوید، در آن محل این مقطع را میخواند، مقطع :

این قطره خون چیست بروی تو، هلالی ؟

گویا که دل از غصه بروی تو دویده

اگر بعضی ستم ظریفان را بخاطر رسد که : این تعریفات در حق او زیاده واقع شده، چو او رذل و کم‌همت بود، اما راقم حروف نظر بر قول خواجه حافظ شیرازی کرده و این بیت را دستور العمل ساخته، بیت :

کمال سر محبت بین، نه نقص گناه
که هر که بی‌هنرافتد نظر بعیب کند،

حسن بیک روملو نبیره امیر سلطان مورخ مشهور در کتاب احسن التواریخ^۱ در حوادث سال ۹۳۵ در استیلای عبیدخان بر هرات چنین آورده است : « بسا مردم سنی مذهب متعصب، که سبب مال او را شیعه گفتند در آن زمان کشته گردید و بسا شیعیان محتاج و موالیان بی‌تاج، که بنا بر عدم تمول سالم ماندند و از جمله مقتولان مظلوم و کشتگان معلوم مولانا هلالیست که عن قریب احوال او معلوم خواهد گشت . »

اندکی پس از آن^۲ در متوفیات این سال آورده است : « مولانا هلالی عمده شعرای زمان و افصح بلغای دوران بود، قصاید و غزلیات و مثنوی را در کمال سلاست و بلاغت نظم میفرمود. درین سال زمره‌ای از اهل حسد، « فی جیدها جبل من مسد » بعبیدخان گفتند که : مولانا رباعی در هجو گفته که بیت آخرینش اینست، نظم :

غارت کنی و مال مسلمان ببری
کافر باشم اگر مسلمان باشی

ومعدلك او را جهات بسیارست و بواسطه بسیاری جهات خان قبیح حرکات بحبس وی حکم کرد. پس از ایذای بسیار و آزار بیرون از شمار آن نادره روزگار را در چهارسوق هرات بقتل آوردند و با وجود آنکه این ابیات در مدح عبیدخان گفته بود، نظم :

یازده

خراسان سینه روی زمین از بهر آن آمد

که جان آمد درو ، یعنی عبیدالله خان آمد

سمند تند زرین نعل او خورشید را ماند

که از مشرق بمغرب رفت و یک شب در میان آمد

قوی دستی که در میدان مردی پنجه رستم

پیش دست او فرسوده مشتی استخوان آمد

خطا در شعر میباشد ، بکش خط بر خطای من

که از سهو القلم افتاد یا سهو اللسان آمد^۱

از جمله منظوماتش دیوان غزلیات و شاه و کدا و لیلی و مجنون و صفات العاشقینست .

امین احمد رازی در هفت اقلیم در فصل شاعران استرآباد چنین نوشته است : « هلالی ،

اگرچه اصلش از ترکست ، اما چون در استرآباد متولد گردیده و در آن آب و هوا نشو

و نما یافته هر آینه در ضمن آن دیار نوشته میشود و هلالی در غره ایام جوانی بعد از

خروج تحت الشعاع نادانی بصوب خراسان شتافته ، از افق شهر هری طلوع نمود و پرتو

اهتمامش بر مطالعه بعضی از متداولات تافته ، بحدودت طبع وحدت ذهن در میان فرق انام

اشتهار یافت . از نتایج ابتکارش شاه و درویش و لیلی و مجنون و دیوان غزل مشهور و

متداولست و درحینیکه هرات تحت تصرف عبیدالله خان اوزبک در آمد مولانا هلالی شرف

ملازمت یافته ، قصیده ای بگذرانید که مطلعش اینست :

خراسان سینه روی زمین از بهر آن آمد

که جان آمد درو ، یعنی عبیدالله خان آمد

و خان را آن قصیده خوش افتاده ، وی را ملازم رکاب خود گردانید . مولانا بقایی

لنگ و مولانا شمس الدین قهستانی ، که در خدمت خان بودند ، حسد کرده ، بعلتدرفضش

بقتل رسانیدند و پس از آنکه برخان ظاهر شد که کشتن او بنا بر رشک و حسد بوده ،

بسیار نادم و پشیمان گشته و روزی جهت همین مقابله دیوان او را گشوده این بیت در اول

صفحه روی داده :

(۱) ابیات ۲۷۶۴ و ۲۷۶۸ و ۲۷۶۶ و بیت آخر در نسخه متن ما نیست

دوازده

مارا بجفا کشته ، بشیمان شده باشی
خون دل ما ریخته ، حیران شده باشی
این ابیات نیز مرور است :
مگر که کار تو ، ای دل ، زیار بگشاید
و گرنه از تو و ازمن چه کار بگشاید ؟
گر از دلم بگشاید یکی هزار گره
چنان بود که یکی از هزار بگشاید
مرا بهار نسازد ، که غنچه دل من
چنان نبست گره ، کز بهار بگشاید

لعل جان بخت که یاد از آب حیوان میدهد (ابیات ۹۹۱ و ۹۹۳)
بی غم عشق تو صد حیف ز عمری که گذشت (بیت ۱۵۴۰)
جفا که بر من دل خسته میکنی سهلست (بیت ۲۶۸۵)
ناصرح زبان گشاد که : تسکین دهد مرا (بیت ۷۴۳)
از بسکه مرا دولت دیدار کمست (ابیات ۲۹۰۰ و ۲۹۰۱)
شیخ ابوالقاسم بن حامد بن نصر بلیانی کازرونی انصاری در کتاب سلم السماوات
چنین نوشته است :

« مولانا هلالی ، اصلش از جغتایست ، در استرآباد و خراسان کسب فضایل نموده
و از اکثر علوم بهره مند بوده ، مثنوی صفات العاشقین و شاه و گدا و لیلی و مجنون نظم
کرده ، دیوان غزل ترتیب داده ، از صفات العاشقین اوست :

چراغ افروز بزم می پرستان نشاط افزای می در طبع مستان

شب عیش پریشان روز گاران صباح فرخ شب زنده داران »

اسکندر بیک منشی در تاریخ عالم آرای عباسی در شرح استیلای عبیدالله خان
اوزبک بهرات نیز شرحی درباره هلالی دارد که پیداست از احسن التواریخ گرفته و بدین
گونه است :

« القصة عبیدالله خان بر تمامت مملکت خراسان استیلاً یافت ، باز لوای جو و روطغیان
در آن ملک افراخت و از جنود اوزبکیه ظلم و ستم بسیار باهل خراسان رسید ، بسی از
مردم یقین التسنن را بطمع مال بهانه رفض و تشیع مقتول ساختند ، یکی از کشتگان

مظلوم مولانا هلالی شاعرست که در چهارسوق هرات بقتل آوردند. بهانه قتل او آنکه بعید خان رسانیده بودند که: جناب مولانا خان را هجو کرده و این رباعی را باو اسناد کردند، بیت:

تا چند عبید از پی تالان باشی؟ تارا جگر ملک خراسان باشی؟
غارت کنی و مال یتیمان ببری کافر باشم اگر مسلمان باشی

تا آنکه در مدح عبید خان قصیده‌ای غرا در سلك نظم در آورده بود که این دو بیت از آن جمله است:

خراسان سینه روی زمین از بهر آن آمد

که جان آمد درو، یعنی عبیدالله خان آمد

سمند تند زرین نعل او خورشید را ماند

که از مشرق بمغرب رفت و یک شب در میان آمد

خطا در شعر میباشد، بکش خط بر خطای من

که آن سهو القلم افتاد، یا سهو اللسان آمد

هیچ فایده‌ای بر آن مترتب نگشت و بجهت اسباب و جهاتی که داشت

مقتول گشت.

میر حسین دوست سنبللی در تذکره حسینی در باره هلالی میگوید: «مهر سپهر

روشن مقالی مولانا بدرالدین هلالی، از تربیت کرده‌های امیرعلیشیر بوده، من دیوانه، غزل:

سعی کردم که شود یار ز اغیار جدا (ایات ۷-۱۰)

یار من هرگز نیازارد دل اغیار را (بیت ۶۸)

مه من، بجلوه گاهی که ترا شنودم آنجا (بیت ۱)

اگر از آمدنم رنجه نگرود خویت (ایات ۵۵۴ و ۵۵۸)

بی تو هر روز مرا ماهی و هر شب سالیست (بیت ۴۷۸)

هرگز آن شوخ بمن غیرنگاهی نکند (ایات ۹۱۶ و ۹۲۱ و ۹۱۸)

روز عیدست، سر راه‌گذاری گیریم (بیت ۱۸۴۴)

چهارده

چنان از پافکند امروز آن رفتار و قامت هم (بیت ۱۷۹۸)

هر شبی گویم که : فردا ترک این سودا کنم (بیت ۱۶۶۵)

ناگاه کرزما سخنی گوش می کنی (بیت ۲۶۸۷)

من مثنوی شاه و گدا در صفت تیراندازی شاه گفته :

استخوان را اگر نشان کردی تیر را مغز استخوان کردی

در صفات العاشقین در صفت نایب نایبی زلیخا گفته :

سیه بادام او از جور ایام شد از عین سفیدی مغز بادام

از لیلی و مجنون تصنیف خود گوید :

پاکیزه تنی چو نقره خام نازک بدنی چو مغز بادام

چشمش زانگی نشسته در باغ ابروی سیاه او پرزاغ «

حاج لطفعلی بیگ آذربیکدلی در آتشکده درباره وی آورده است : « هلالی ، اصلش

از اترک چغتایی اما در استرآباد متولد شده در آنجا بتحصیل کمالات پرداخته ، در جوانی

بهرات رفته ، بحسن صورت و سیرت انگشت نمای خاص و عام و مثنوی شاه و درویش و

صفات العاشقین و لیلی و مجنون بسلسله نظم در آورده ، صاحب دیوانست ، ملحق طبعمش

خوب و سلیقه اش مرفوب ، و آخر الامر بحکم عبدالله خان (!) اوزبک بگناه تشنیع (!)

شربت شهادت چشیده و کان ذلك سنة ۹۲۹ (!) این اشعار از دیوان او انتخاب شد . «

سپس ۶۱ بیت از قصاید و مقطعات و غزلیات و رباعیات او را آورده است .

عجده قدرة الله خان گوپا موی در تذکره نتایج الافکار چنین نوشته است : « صاحب

فکر عالی مولانا هلالی که از اترک چغتاییست ، ولادتش در استرآباد جلوه ظهور یافته ،

در ربیعان شباب بهرات رسیده ، بتحصیل علوم و فنون پرداخته ، از ندمای سلطان حسین

مرزا گردید . در اقسام سخن بساط خوش کلامی گسترانیده و بفکر بلند چون هلال سر

باوج نکته سنجی کشیده ، وقتی که بملازمت امیرعلیشیررفت این مطلع خود را بر خواند :

چنان از پافکند امروز آن رفتار و قامت هم

که فردا بر نخیزم ، بلکه فردای قیامت هم

پانزده

امیر پسندید و از تخلص پرسیده گفت: هلالی. فرمود: بدری، بدری! دیوان غزل و مثنوی شاه و درویش و لیلی و مجنون و صفات العاشقین از تألیفات او پس در دانگیز و فصاحت آمیزست. ملاحظاتی در مجمع الفضلا آورده که: چون کتاب شاه و درویش با تمام رسانیده، بنظر بدیع الزمان مرزا بن سلطان حسین مرزا گذرانید و بانعام فراوان و صلوات نمایان بهره مند گردید، از آن جمله غلامی بود خوش پیکر، که بحسب استدعای مولانا ارزانی داشت. ملاحیدر کلوج درین تقریب این قطعه نگاشت و بنظر شاهزاده و الامنزلت در آورد:

شها، کامکارا، پی خادمانت فرستاده شد زین دعا کوپیامی

هلالی غلامی طلب کرد، دادی مراهم بده چون هلالی غلامی

لطف این قطعه بر موزشناسان ظاهرست. در هنگامی که عبیدالله خان خراسان را بحیطه تصرف در آورد هلالی را بملازمت خود بر گرفت. حاسدان بعرض رسانیدند که: او رافضیست و هجو خان هم برقم در آورده، حکم قتل او صدور یافت. وی در معذرت قصیده ای بنظم در آورد که این دو بیت از آنست:

خراسان سینه روی زمین از بهر آن آمد

که جان آمد درو، یعنی عبیدالله خان آمد

سمند تند زرین نعل او خورشید را ماند

که از مشرق بمغرب رفت و یک شب در میان آمد

فاما مفید ناقتاد و در سنه ست و ثلاثین و تسعمائه (۹۳۶) در چارسوی هرات علف تیغ جلاد گشت. گویند پس از آنکه بی جرمی مولانا هلالی و خونریزی نا حق بر عبیدالله خان ثبوت یافت سخت ندامت کشید و روزی بتصور همین مقدمه دیوانش بر گشاد، سر صفحه این بیت بنظر رسید:

ما را بجفا گشته، پشیمان شده باشی خون دل مار بخته، حیران شده باشی

این چند بیت از دیوان فصاحت نشان اوست ... « پس از آن ۲۵ بیت از غزلیات

وی را آورده است.

مؤلف معروف هندی میر غلامعلی آزاد حسینی بلگرامی در خزانه عامره درین زمینه گفته است :

« هلالی استرآبادی ، مشارالیه اناملست و فروغ پیشانی فضایل ، طوطی شکر ریز است و بلبل شورانگیز ، از اعیان اترک چغتای بود ، روزی که به ملازمت امیر علی شیر رسید و این مطلع خود بر خواند :

چنان از پافکند امروز آن رفتار وقامت هم

که فردا بر نخیزم ، بلکه فردای قیامت هم

امیر خوش کرد و فرمود : تخلص چیست ؟ گفت : هلالی . فرمود : بدری ، بدری ! دیوان شعروسه مثنوی دارد ، چاشنی درد و صفا از کلامش پنداست ، با او ملا عبدالله هاتفی تعصب شاعرانه بود . ملا عبدالله در حق او گفت : هلالی غزل را بد نمی گوید ، اما در مثنوی پیاده است . هلالی این حرف شنیده ، مثنوی شاه و درویش آغاز کرد و در آنجا بطریق کنایه گوید :

مثنوی را به از غزل پنداشت

مدعی چون مذاق شعر نداشت

مثنوی را چو در تواند سفت

آنکه نظم غزل تواند گفت

ملا بقایبی در مجمع الفضلا گوید : چون کتاب شاه و درویش تمام کرده ، بنظر بدیع الزمان میرزا در آورد ، یکی از جمله انعام آن بود که غلام بیجه خوب صورتی داشت که ملا طلب کرده بود ، باوارزانی فرمود ، ملاحیدر کلوج درین قطعه ای نظم کرده ، نیز از نظر آن شاهزاده عالی تبار گذرانید :

فرستاده شد زین دعا گو پیامی

شها ، کامگا را ، پی خادمانت

مراهم بده چون هلالی غلامی

هلالی غلامی طلب کرد ، دادی

لطف این کلام بر وقت شناسان هویداست . چون عبدالله (۱) بخان بر خراسان استیلا یافت او را ملازم خود ساخت . ساعیان رسانیدند که او رافضیست و هجو خان نیز گفته ، فرمان قتل او صادر شد . او در عنبرخواهی قصیده ای غرا موزون کرد این دو بیت از آنست :

هفده

خراسان سینه روی زمین از بهر آن آمد
که جان آمد درو ، یعنی عبیدالله خان آمد
سمند تند زرین نعل او خورشید را ماند

که از مشرق بمغرب رفت و یک شب در میان آمد

مؤثر نیفتاد و در چهارسوی هرات سینه ست و ثلثین و تسعمائه (۹۳۶) خون او را
ریختند . سیف الله نامی در قتل اوساعی بود ، لهذا « سیف الله کشت » تاریخ یافتند . مؤلف
گوید : سابق در تتبع حقیر چنان رسیده بود که اول کسی که تضمین ممتزج در مقاطع
غزل اختراع کرد محمد قلی سلیم طهرانیست ، چنانچه (!) میگوید :

سلیم امشب بیاد تربت حافظ قدح نوشت

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها

الحال معلوم شد که سلیم اول نیست ، پیش ازو هم موزونان این طریق پیموده اند ،
چنانچه (!) هلالی همان مصرع را تضمین میکند :
هلالی چون حریف بزم رندان شد بخوان مطرب :

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها

و پیش از هلالی کمال خجند مصرع امیر خسرو دهلوی را تضمین میکند و داد
تضمین میدهد :

بردی دل عشاق ، کمال ، از سخن خوب

خوبان عمل فتنه ز دیوان تو یابند

و مصرع مطلع امیر خسرو را نیز تضمین میکند و میگوید :

گر خضر بقا چون خط از آب بقا یافت

عشاق حیات از لب خندان تو یابند

و میرزا صائب قصد تضمین ممتزج در مقاطع غزل نمیکنند بنا برین تضامین او پر
بی لطف واقع شده ، این اشعار ناخن بدل زن هلالی از دیوانش استخراج یافت ... « پس
از آن ۲۸ بیت از غزلیات وی را آورده است .

رضا قلی خان هدایت در مجمع الفصحاء در باره وی چنین میگوید: « هلالی جغتایی، اگرچه اصلش از طایفه جغتاییست ولی در استرآباد متولد شده و نشوونما یافته، در جوانی بهرات رفته، بحسن صورت انگشت نمای خلایق بوده، چون بمجلس امیر علیشیر نوایی درآمد و اظهار موزونیت کرد امیر از وی بیعتی خواست، این مطلع خود فروخواند:

چنان از پافکنند امروزم آن رفتار وقامت هم

که فردا بر نخیزم، بلکه فردای قیامت هم

امیر از تخلصش پرسش فرمود، گفت: هلالی، امیر گفت: نه هلالی، بدری، بدری و بر قدر و جاهش بر افزود، تا از مقام هلالیت بمرتبه بدریت رسید و در محفل بلغا از صف نعال بمسند صدریت ارتقا یافت. وی گاه در خراسان و گاه در عراق بودی، در خراسانش رافضی و در عراق سنی خواندندی. آخر الامر بدست عیدالله خان اوزبک بجرم تشیع شهادت یافت. لیلی و مجنون وصفات العاشقین و شاه و درویش از مثنویات اوست. غزل را بس دلاویز گوید و از غزلیاتش افراد منتخب درین مجموعه نگاشته میشود. . . . پس از آن ۴۱ بیت از غزلیات و مقطعات و رباعیات وی را آورده است.

خاور شناس انگلیسی مقیم هندوستان طامس ولیم بیل در کتابی که بنام مفتاح التواریخ در حوادث سنین هجرت بزبان فارسی در ۱۲۸۴ چاپ کرده چنین نوشته است:

« مولانا هلالی استرآبادی، از طایفه جغتای بود و در غره ایام جوانی بصوب خراسان رو کرده، بشهر هرات رفت و امیر علیشیر برو رعایت فرمود. دیوان غزلش بغایت فصاحتست، چون در سنه ۸۰۳ و ثلثین و تسعمائة (۹۳۶) عبدالله خان (!) ازبک بر خراسان استیلا یافت هلالی مورد عاطفت خانی شده، محسود اقران گردید و معاندان کمر عداوت بسته و پیش خان متفق شده، با آنکه او در میان اهل تشیع بتسنن مشهور بود برفض متهم ساختند و خان بر حقیقت کار واقف نشده، او را بقتل رسانید. چون نام قاتل اوسیف الله بود شعرای معاصرش « سیف الله کشت » تاریخ شهادتش در سنه ۸۰۳ و ثلثین و تسعمائة (۹۳۹) واقع شده والله اعلم. »

امیر الملك سید محمد صدیق حسن خان در شمع انجمن که در ۱۲۹۲ تألیف کرده

نورده

درین زمینه نوشته است :

« هلالی استرآبادی ، فروغ جبین فضایل و مشارالیه انامل فواضل بود ، طوطی شکر ریزست و بلبل شورانگیز . از اعیان اترآک چغتآ بود . چون عبدالله خان (!) بر خراسان استیلا یافت اورا ملازم خود ساخت . ساعیان رسانیدند که اورا فاضیست و هجو خان نیز گفته ، فرمان قتل او صادر شد ، او در عذر خواهی قصیده‌ای غرا موزون کرد ، اما مؤثر نیفتاد و در چارسوی هرات سنه ۹۳۶ خون اورا ریختند . این اشعار ناخن بدل زن هلالی از دیوانش استخراج یافت . « سپس ۲۱ بیت از غزلیات وی را نقل کرده است .

آخرین ترجمه حالی که از هلالی نوشته شده آنست که مرحوم عباس اقبال آشتیانی در مقدمه صفات العاشقین چاپ طهران ۱۳۲۴ (ص ط - کج) نوشته است . درین ترجمه بدانچه در ترجمه مجالس النفایس و حبیب السیر و تحفه سامی و احسن التواریخ و عالم آرای عباسی آمده اشاره و استشهاد کرده و افزوده است که نام وی در ریاض الشعرای علیقلی خان واله و برخی از نسخ خطی حبیب السیر بدرالدین آمده اما در نسخه چاپی حبیب السیر نورالدین نوشته اند . سپس نوشته است که آنچه از احوال وی بر می آید اینست که تمام یا غالب ایام حیات خود را در هرات زیسته و علیقلی خان واله نیز ماده تاریخ کشته شدن وی را جمله « سیف الله کشت » ضبط کرده است که ۹۳۶ باشد . دیوان وی نزدیک ۲۸۰۰ بیت دارد که بار نخست در ۱۲۸۱ هجری قمری بخط نستعلیق در کاپنور و بعد از آن مکرر در همان شهر بطبع رسیده است . مثنوی شاه و درویش او بضمیمه سحر حلال اهلی شیرازی و یک عده رباعیات و اشعار از دیگران (در حاشیه) در سال ۱۳۲۱ قمری هجری در طهران چاپ شده . شاه و درویش هلالی را احمدی از شعرای عثمانی بترکی ترجمه کرده و در سال ۱۸۷۰ میلادی اتمه مستشرق معروف آلمانی آنرا بزبان آلمانی نقل نموده و در لیزیک بطبع رسانده است . اختصاص عمده هلالی در شعر بغزلیات او بوده ، بهمین جهت ظاهراً وقتی عبدالله هاتفی (متوفی بسال ۹۲۷) خواهرزاده جامی و ناظم ظفر نامه تیموری و فتوحات شاهی شاعر معاصر او بتعریض گفته بوده است که هلالی غزل گوست و از نظم مثنوی عاجزست هلالی در مقدمه مثنوی شاه و درویش (بدون بردن اسم هاتفی که علی قلی خان

بیست

داغستانی در ریاض الشعراء بآن تصریح کرده (باین نکته اشاره میکند . . . ازین تاریخ است که هلالی بنظم مثنوی پرداخته و ابتدا قصه شاه و درویش و پس از آن لیلی و مجنون و صفات العاشقین را ساخته است . صفات العاشقین او ببحر هزج مسدست . . . »

نخستین نکته ای که پیش می آید اینست که نام هلالی نورالدین بوده است یا بدرالدین ، بجز آنکه در هر جا نام وی را آورده اند بدرالدین نوشته اند و تنها در چاپهای حبیب السیر نورالدین آمده است اینکه تخلص خود را هلالی گذاشته خود قرینه آشکار است که می بایست نام وی بدرالدین بوده باشد و چنان می نماید که نورالدین تحریف از بدرالدینست .

اما تاریخ کشته شدن وی را سام میرزا در ۹۳۶ و حسن روملو در ۹۳۵ و آذر در ۹۲۹ و مؤلف نتایج الافکار در ۹۳۶ و مؤلف خزانه عامره در ۹۳۶ و مؤلف شمع انجمن هم در ۹۳۶ نوشته اند و مؤلف مفتاح التواریخ یک جا در ۹۳۶ و جای دیگر در ۹۳۹ آورده است و بگمانم تاریخ دوم را بی آنکه بگفتار اول خود توجه کرده باشد آورده باشد . قطعاً سال ۹۲۹ که آذر نوشته درست نیست زیرا که وی حتماً تا چند سال پس از آن زنده بوده است .

صادق صالح اصفهانی در کتاب شاهد صادق رحلت وی را جزو حوادث سال ۹۳۱ آورده است . در « تواریخ کثیره » یا « مجموعه سلیمی »^۱ درین زمینه چنین آمده است : « در تاریخ سنه ۹۳۶ مولانا هلالی که در سپهر بلاغت چون ماه نو انگشت نما و در اوج آسمان فصاحت همچون عطار از اخترها بود در تاریخ سنه ۹۳۶ بدر حیات مشارالیه بخسوف ممات رسید و از شمشیر سیف الله نامی شهادت یافت . میرک حسین که از فضایل وقت بود تاریخ شهادت مشارالیه را « سیف الله کشت » تاریخ یافته و این تاریخ مطابق واقع از جمله محسناتست . »

درین میان تردیدی نیست که تاریخ درست کشته شدن وی ۹۳۶ است و جمله

(۱) در باره این کتاب رجوع کنید بکتاب من « کلیات قاسم انوار - طهران ۱۳۲۷ »

بیست و یک

« سیف‌الله گشت » نیز همین تاریخ را می‌رساند و ۹۳۶ میشود . این که مؤلف احسن التواریخ در ۹۳۵ ضبط کرده بواسطه اینست که آغاز استیلای عبیدالله خان ازبک بر هرات در سال ۹۳۵ بوده است .

ابوالغازی عبیدالله خان بن محمود ازبک پنجمین پادشاه از سلسله شیبانیان بوده است . این خاندان نسب خود را بجوجی خان پسر چنگیز خان می‌رسانند ، در ۸۳۲ بر ماوراءالنهر استیلا یافتند و شهر سمرقند را پای تخت خود کردند و تا سال ۱۰۰۷ درین سرزمین حکم رانده اند . عبیدالله خان را در ۹۱۸ حکمرانی بخارا دادند و وی چون در طریقه حنفی بسیار متعصب بود کینه خاصی نسبت بشاه اسمعیل داشت و بر قلمرو وی می‌تاخت و از آن جمله در ۹۳۵ هرات را گرفت و در آن شهر بیداد بسیار کرد و چندی شهر هرات در دست او بود . پس از آن از ۹۴۰ تا ۹۴۶ در سمرقند جانشین اسلاف خود گشت و در بیدادگری و خونریزی و تعصب از پادشاهان معروف این سلسله است .

شهر هرات در زمان ابوالغازی سلطان حسین بایقرا پادشاه معروف تیموری مهم‌ترین مرکز ادبی ایران شده بود و سخن سرایان زبان فارسی از هر جا که بودند در آنجا گرد آمده بودند و وی و امیر معروف دربارش علیشیر نوایی در پرورش سخنوران جد بسیار کرده‌اند . وی در محرم ۹۱۲ در گذشت و پس از و پسرش بدیع الزمان مظفر میرزا نیز در هرات حکمرانی کرده ولی ازبکان شیبانی بزودی سلطنت این خانواده را منقرض کردند . پس از مرگ سلطان حسین بایقرا مردم هرات سالها در وضع بسیار پریشانی زیسته‌اند و در کشمکش که در میان ازبکان شیبایی و صفویه مستمرا در میان بوده است گاهی بدین سو و گاهی بدان سو می‌گرویده‌اند و پیدا است که هلالی نیز در هرات همین روش را داشته و بر سر همین کار گشته شده است زیرا چنان بر می‌آید که گاهی با صفویه و گاهی با عبیدالله خان بوده است .

اما اینکه وی پیر و طریقه تسنن بوده است یا پیرو طریقه تشیع از اشعار وی نمیتوان درست نتیجه گرفت زیرا که گاهی از خلفای راشدین و گاهی از ائمه شیعه نام برده است و چنان می‌نماید که بمقتضای زمان باین سو و آن سو متمایل می‌شده است .

بیست و دو

هلالی قطعاً یکی از بهترین شاعران غزل سرای ایران و از بزرگان شعرای روزگار خود بوده است. از اقسام مختلف شعر قطعاً غزل را بهتر می‌سرود و بیان بسیار لطیف و شورانگیز و روان و سلیس دارد. پس از آن در مثنوی بیش از اقسام دیگر زبردست بوده و قصاید وی چندان استادانه نیست.

چنانکه در مقدمه مثنوی شاه و درویش (ص ۲۲۳ - ۲۲۵) سروده روزی در گردش گاهی یکی از شاعران معاصر که برخی مراد از ان هاتفی جامی شاعر معروف را دانسته اند وی را سرزنش کرده که تنها در غزل دست دارد و در سرودن مثنوی نا توانست. همین سبب شده است که وی بساختن مثنویاتی آغاز کرده: نخست شاه و درویش را بوزن هفت گنبد نظامی سروده و گویا پس از آن صفات العاشقین را بوزن خسرو و شیرین نظامی نظم کرده و چنان مینماید که لیلی و مجنون را پس از آن سروده است. هنگام تهیه متن این کتاب لیلی و مجنون را در هیچ جا از ایران نیافتم و تنها نسخه‌ای در لندن از آن هست و تا پایان کار نسخه آن فراهم نشد. امید است که بدست آید و در چاپ دیگر این کتاب بر متن افزوده شود.

در تهیه متن کتاب بخش نسخه از دیوان وی که پس ازین شرح آنها خواهد آمد رجوع کردم ولی با این همه پیدا است که این نسخ نواقصی دارند زیرا که در تذکره هاچنان که پیش ازین نقل کردم اشعاری از وهست که درین شش نسخه نیست.

از دیوان هلالی با همه لطف و رقت و مزایایی که دارد چاپ خوبی در دست نبود و دریغ داشتم که این کار را بعهدہ نگیرم، زیرا که مخصوصاً غزلیات او درخور آنست که بیشتر در میان فارسی زبان منتشر شود. دو مثنوی شاه و درویش و صفات العاشقین از نظر سخن سرایی و لطایف شعری بیشتر درخور تحسینست تا از نظر مضامین و عشق را در آنها بصورت خاصی بیان کرده که چندان پسندیده اهل ادب نیست و از سیاق طبیعت منحرف و خار جست.

از دیوان وی چاپی نسبتاً کامل و کم غلط در در کانپور انتشار یافته که گویا نخست در ۱۸۸۳ میلادی در ۱۵۶ صحیفه و زیری منتشر شده و آخرین چاپی که از آن دیده‌ام چاپ

یازدهمست که بهمان قطع و اندازه در ۱۹۱۲ انتشار یافته است و این یازده چاپرا از روی همان چاپ اول کرده‌اند .

نسخه‌هایی که در تدوین متن کتاب بکار برده‌ام بدین گونه است و برای هر يك رقمی گذشته‌ام که در آغاز هر قسمت چاپ شده و بدین گونه است :

(۱) نسخه‌ای تنها شامل غزلیات و چند رباعی بخط نسخ تعلیق روشن که کاتب در پایان آن رقم کرده است : « تمت الكتاب (!) بعون الله الملك الوهاب فی يوم الاثنين دویم من شهر رجب المرجب سنه ۱۲۵۶ . »

(۲) چاپ طهران ۱۳۱۵ شامل غزلیات و چند رباعی .

(۳) چاپ کانپور ۱۸۹۷ (بار هفتم) شامل غزلیات و رباعیات و چند قطعه و يك قصیده .

(۴) چاپ دیگر کانپور ۱۹۱۲ (بار یازدهم) که مطابق با همان چاپ سابق الذکر است .

(۵) نسخه‌ای خطی که تاریخ کتابت ندارد و از خط و کاغذ پیداست که در قرن دهم

فراهم شده و چند سالی پیش بامانت نزد من بود و آنرا با چاپ طهران مقابله کرده و اضافات را در همان زمان در ۱۲۹۴ در حاشیه نسخه چاپی افزوده‌ام .

(۶) نسخه‌ای کامل شامل غزلیات و مقطعات و قصاید و رباعیات که با دیوان خیالی

سمرقندی و آذری توأمست . در پایان دیوان خیالی کاتب نوشته است : « تمت (!) الكتاب

بعون الملك الوهاب فی يوم سلخ شهر ربيع الثاني حرره محمود تفرشی مدت ۵ روز این نامه

پایان رفت ۱۳۱۵ . سپس در پایان دیوان آذری رقم کرده است : « تمت الكتاب بعون

الملك الوهاب فی يوم سه شنبه ۷ شهر جمادی الاولى ۱۳۱۵ حرره محمود تفرشی . پس

از آن در پایان قسمتی از دیوان هلالی نوشته است : « تمت الكتاب بعون الملك الوهاب فی

لیل ۸ جمادی الاولى ۱۳۱۵ حرره محمود تفرشی » و در پایان قسمت دوم رقم کرده است :

« تمت الكتاب بعون الملك الوهاب فی يوم شنبه ۳ شهر جمادی الاخر (!) مدتها زحمت

کشیدم تا دیوان مولانا هلالی را بدست آوردم با این قلم شکسته نوشتم بعد از مدتی معلوم

شد که افتاده زیاد دارد بعد نسخه دیگر بدست آورده صحیح نمودم ۱۳۱۵ . »

(۷) مجموعه‌ای چاپ تبریز ۱۳۲۱ بخط نسخ تعلیق بسیار خوب که متن آن نخست

بیست و چهار

« مثنوی شاه و درویش از کلام مولانا هلالی شیرازی (!) » و پس از آن سحر حلال اهلی شیرازی و در حاشیه اشعار بسیار از غزلیات و رباعیات گویندگان مختلفست . مرحوم عباس اقبال آشتیانی در مقدمه‌ای که بر صفات العاشقین چاپ طهران نوشته پنداشته است که این کتاب در طهران چاپ شده ولی قطعاً در تبریز چاپ کرده‌اند .

(۸) مثنوی هلالی عرف قصه شاه و گدا چاپ امرتسر در ۱۳۳۳ .

(۹) صفات العاشقین نسخه خطی بسیار خوب و بی غلط بخط نسخ تعلیق روشن که تاریخ کتابت ندارد اما از خط و کاغذ پیداست که در قرن دوازدهم نوشته‌اند .

(۱۰) نسخه خطی دیگر ازین مثنوی که در ۱۳۱۶ چندی پیش من امانت بود و آن را با نسخه سابق الذکر مقابله و تکمیل کرده‌ام و در حواشی نواقص را نقل کرده‌ام .

(۱۱) مثنوی صفات العاشقین هلال (!) جغتائی استرآبادی - باهتمام و تصحیح ح . کوهی کرمانی - تهران ۱۳۳۴ .

مجموعه کوچکی بی تاریخ باین عنوان در بمبئی چاپ شده است : « کتاب مثنوی وامق و عذرا مسمی بصفات العاشقین من کلام حکیم نوعی و یله دیوان حکیم لامعی بسعی و اهتمام بنده نیازمنداله میرزا محمد شیرازی ملک‌الکتاب بزبور طبع در آمد » . شگفتست که تمام مقدمه صفات العاشقین هلالی تا پایان بیت ۴۴۹۹ متن ما با اندک نقصانهایی در آغاز این کتاب جز و مثنوی معروف وامق و عذرای نوعی خبوشانی شاعر مشهور چاپ شده است . گویا نسخه‌ای بدست ناشر این کتاب افتاده که آغاز آن صفات العاشقین هلالی و پایان آن وامق و عذرای نوعی بوده و اوراقی از میان افتاده بوده است و این ناشر توجه نکرده و هم چنان آنرا چاپ کرده است .

طهران ۱۳ دیماه ۱۳۳۷

سعید نفیسی

غزلیات

۴-۳-۲

مه من ، بجلوه گاهی که ترا شنودم آنجا
 که سجده خاك راهت بسر شك می كنم گل
 من و خاك آستانت ، كه همیشه سرخ رویم
 بطواف كویت آیم ، همه شب ، بیاد روزی
 پس ازین جفای خوبان ز کسی وفا نجویم
 بسر رهش ، هلالی ، ز هلاك من كرا غم ؟

جگر م ز غصه خون شد ، كه چرا نبودم آنجا ؟
 غرض آنكه دیر ماند اثر سجودم آنجا
 بهمین قدر كه روزی رخ زرد سودم آنجا
 كه نیازمندی خود بتو می نمودم آنجا
 كه دگر کسی نمانده كه نیازمردم آنجا
 چو تفاوتی ندارد عدم و وجودم آنجا

۴-۳-۲

سعی کردم كه شود یار ز انیار جدا
 از من امروز جدا می شود آن یار عزیز
 گر جدا مانم ازو خون مرا خواهد ریخت
 زیر دیوار سرایش تن كاهیده من
 من كه يك بار بوصل تو رسیدم همه عمر
 دوستان ، قیمت صحبت بشناسید ، كه چرخ
 غیر آن مه ، كه هلالی بوصلش نرسید

آن نشد عاقبت و من شدم از یار جدا
 همچو جانی كه شود از تن بیمار جدا
 دل خون گشته جدا ، دیده خونبار جدا
 همچو كاهیست كه افتاده ز دیوار جدا
 کی توانم كه شوم از تو يك بار جدا ؟
 دوستان را ز هم انداخته بسیار جدا
 ما درین باغ ندیدیم گل از خار جدا

۴-۳-۲-۱

ای نور خدا در نظر از روی تو ما را
 تا نكمت جان بخش تو همراه صبا شد
 هر چند كه در راه تو خوبان همه خا كند

بگذار كه در روی تو بینیم خدا را
 خاصیت عیسیست دم باد صبارا
 حیفت كه بر خاك نهی آن كف پا را